

دو فصل‌نامه‌ی علمی-پژوهشی زبان و ادبیات
فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد فسا
س ۹، ش ۱ (پیاپی ۱۸)، بهار و تابستان ۱۳۹۷

تحلیل آرکی تایپی شخصیت بهمن در بهمن نامه

سعید محمدی کیش

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد دهقان، دانشگاه آزاد اسلامی، دهقان، ایران

چکیده

از فوائد مطالعه کهن الگو یا همان آرکی تایپ یونگ، روانپزشک سوئیسی، بازشناخت روانی افکار جمعی انسان‌ها و بررسی آن‌ها در تک‌گویی‌های عارفانه و یا ابعاد گسترده داستان‌های اساطیری کهن در مضامین حماسی می‌باشد. در این پژوهش، بهمن نامه منظومه حماسی قرن ششم؛ اثر حکیم ایرانشاه ابن ابی‌الخیر از منظر کهن الگوهای کارل گوستاو یونگ مورد بررسی قرار می‌گیرد، منظومه‌ای که با تصویرسازی‌های متعدد و انگاره‌های ذهنی از عقوبت اعمال انسان و ساز و کار روزگار به شرح رفتار بهمن فرزند اسفندیار، در کین‌خواهی از خاندان رستم می‌پردازد. اثری که بستری مناسب در جهت بررسی ساختار آرکی تایپ از جمله حرکت از من به خود؛ در تطهیر و سیر ماندالایی و همچنین در صورت‌های متعدد روایت‌گر از پیر دانا، و عناصر سایه، مرگ و تولدی دوباره را بوجود می‌آورد.

واژگان کلیدی: آرکی تایپ (کهن الگو)، یونگ، بهمن نامه، حماسه

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۹/۱۴

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۱/۱۵

Email: saeid.mohamadikish@gmail.com

۱- مقدمه

کهن الگوها پردازشگر نگاره و مضامینی هستند که معانی مشخصی دارند. در ادبیات کلاسیک کهن الگوهایی چون من، نقاب، سایه، خود، پیردانا، سفر، مرگ و تولد دوباره وجود دارد. «یونگ صور اولیه را آرکی تایپ نامیده و بر این باور است که این صورت‌های ازلی، بقایای بجا مانده از تجربه‌های مکرر در زندگی پدران نخستین و میراث ناخودآگاه جمعی نژاد بشر بوده که به ما رسیده است.» (فرای، ۱۳۷۷: ۱۰)

کهن الگو چیست؟ در اصل گرایش‌های ارثی مشترکی هستند که انسان در موقعیت‌های گوناگون از خود نشان می‌دهد. «به قول کارل، مسایل بنیادی و فطری حیات بشری چون تولد، رشد، عشق، خانواده، مرگ، تضاد بین فرزندان و والدین و رقابت دو برادر جنبه کهن‌الگویی دارند.» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۳۴۲) «کهن‌الگو (Archetype)؛ صورت‌نوعی، سرنمون، الگوی نخستین؛ اصل این واژه یونانی به معنای الگویی بود که چیزهای همانند را از روی آن می‌ساختند ولی بعدها در فرهنگ غربی در معانی دیگری به کار برده شده است، از جمله در روانشناسی کارل گوستاو یونگ اصطلاحی است برای ایده یا نحوه تفکر ارثی که از تجربه‌های کهن قوی مشتق شده و در ناخودآگاه جمعی هر فرد حضور دارد؛ مثلاً مام بزرگ، پیر دانا» (پاکباز رویین، ۱۳۸۳، ص. ۴۴).

«یونگ معتقد است که در زیر سطح ظاهری آگاهی، ناخودآگاه جمعی ازلی وجود دارد که به صورت عامل مشترک موروثی و روانی تمام اعضای خانواده بشری در آمده است، یونگ خلاف فروید که به شعور ناخودآگاه فردی اعتقاد داشت برای شعور قائل به دو جنبه است شعور ناخودآگاه فردی (Personal Unconscious) و شعور ناخودآگاه جمعی (Collective Unconscious). به گمان یونگ ناخودآگاه فردی فروید بسیار شخصی است و بر روی قشر عمیق تری قرار دارد که از تجربه‌ها و داده‌های شخصی مایه نمی‌گیرد بلکه قائم به خود است. این قشر همان است که بدان ناخودآگاه جمعی گفته می‌شود و علت اطلاق صفت جمعی برای آن هم به سبب کلی بودن و جمعی بودن و همچنین مشترک بودن آن بین همه افراد بشر است و نیز این نکته که مقید به تجربه‌های شخصی نیست و محتوایی ورای ادراکات شخصی دارد.» (امامی، ۱۳۷۸: ۲۱۰)

در ادبیات حماسی، طلیعه ظهور اسطوره‌ها و تجلی افکار کهن، بستری مناسب در جهت تحلیل کهن‌الگوهای یونگ فراهم می‌گردد که ریشه‌های روانی و رفتارشناسی عناصر داستان را در بر می‌گیرد. در میان داستان‌های حماسی، منظومه بهمن نامه حکیم ایرانشاه ابی‌الخیر در بن مایه اصلی داستان نمود گسترده‌تری از ریشه‌های روانی افراد را به تصویر حماسه می‌کشد؛ داستان دشمنی گشتاسب شاه با رستم و تحریک فرزند خود اسفندیار

در به بند کشیدن رستم به سودای پادشاهی و بر تخت نشستن و کشته شدن اسفندیار به دست رستم در شاهنامه حکیم فردوسی و همچنین گسترانیدن نگاه پر از خشم و نفرت بهمن به این واقعه توسط حکیم ایرانشاه، چه به شیوه نقل و گفتار دهقانان و موبدان باشد و یا به گزارش نسل‌های متعدد و سینه به سینه باشد؛ یا حتی تخیلات سراینده، در تعاریف کهن الگوها به یک معنا می‌رسند «یونگ کهن‌الگوها را دارای جای گاهی مهم در ناخودآگاه جمعی انسان‌ها می‌داند. به سبب همین ویژگی ناخودآگاه، برای یافتن و درک آنها باید به بررسی رفتار، هنر، اساطیر، مذهب یا رویاهای افراد پرداخت. کهن‌الگوها به باور یونگ، انگاره‌ها و تصاویری جهانی و باستانی و رونوشت روانی غرایز هستند. آنها عوامل ارثی پنهانی هستند که چون به خودآگاه می‌رسند، در برهم‌کنش با جهان خارج برای افراد یا فرهنگ‌ها شکل تصویر یا بازنمودهای رفتاری را می‌یابند.» (طاهری، ۱۳۹۶: ۲۳)

اشخاص در اینگونه آثار حماسی، بنحوی پرداخته شده‌اند که تصویری از حالات و افعال آن‌ها در ذهن خواننده ایجاد می‌گردد، و واکنش‌های احساسی چهره‌های داستان را در برافروختگی یا شادمانی و یاس و تردید میتوان حس کرد. بهمن نامه، صحنه نمایش دلپذیری است که در راستای رسالت ادبیات تعلیمی، انسانها آینه عبرت و عقوبت اعمال خود را در آن احساس می‌کنند و به رازهای درونی خود آگاه‌تر می‌گردند. با تحلیل کهن‌الگویی یا آرکی تایپ یونگ در شناخت روانی بهمن، به رازهای شخصیت او و علل اصلی حوادث داستان پی می‌بریم.

۲- بحث و بررسی

در منظومه حماسی بهمن نامه شخصیت اصلی این داستان یعنی بهمن همواره در آرزوی انتقام جویی از رستم به خونخواهی پدر (اسفندیار) است و حتی پس از کشته شدن رستم بدست شغاد، آتش انتقام جویی خاموش نمی‌گردد و بهمن این آتش شعله‌ور را بسوی خاندان رستم و سیستمیان گسترده‌تر می‌کند. در این باره انگیزه‌های روانی بهمن به سنین کودکی و رازهای ناگفته در آن زمان بر می‌گردد. واضح است که این داستان به سرشت و سرگذشت پدران او نیز مرتبط است.

بهمن در نگاه مخاطب از تعالیم رستم هیچ نیاموخته و با ذهنی آشفته در سودای آنچه بوده است که در روزگار پادشاهی اش از او سر می‌زند؛ حتی در جنگ آوری و دلیری نیز او آنگونه که شایسته است؛ تعلیم یافته رستم نیست. در یکی از رزم‌ها، فرامرز او را به نبرد تن به تن فرا می‌خواند اما یاران بهمن در سپاه ایران می‌دانستند او از عهده‌ی کار بر نمی‌آید و چند نفر را مامور یاری رساندن به او در میدان نبرد با فرامرز می‌کنند. دشمنی او با رستم

نیز بی گمان به دلیل دشمنی دیرینه پنهان یا آشکار پدران او با رستم است. رستم همواره بسبب محبوبیت و دلاوری‌ها قهرمان ملی ایران بوده و همین حسادت‌ها کافی است که یکی از علت‌های اصلی دشمنی و آتش افروزی و انتقام‌جویی به بهانه خون اسفندیار باشد. بهمن تا فصل سوم داستان هرگز نشانه‌هایی از ناخودگاه را از خود بروز نمی‌دهد و پیوسته تا چهل سال در جنگ و ستیز با فرامرز و زال و سیستانی‌ان به سر می‌برد تا آنکه در هنگامه سفر برای ویرانی دخمه‌ی پهلوانان او خواب می‌بیند. خواب بهمن او را هوشیار می‌کند، خوابی که تلنگر و پیامی روشن از "خود" در علم روانشناسی یونگ را تعریف می‌کند. این پیام اثری در تطور اعمال و تحول افکار او را دارد و در این مسیر از به آتش کشیدن و ویرانی دخمه‌ها دست بر می‌دارد.

۲-۱- حرکت ماندالایی

اثر بهمن‌نامه در راه رسیدن به فردیت بهمن، او را در سیر حرکت ماندالایی و هفت خوانی قرار می‌دهد، بهمن برای گسستن از سایه‌ها باید در آنها گام بردارد و بر آن‌ها عبور کند و رنج و مشقت دیدن و وحشت کردن از سایه‌های وجودی خود را بپذیرد. او برای رسیدن به دخمه‌های گرشاسب و نریمان و سام و رستم و برای رسیدن به پیام خود، در مرکز ماندالا ناخودگاه، این مسیر دشوار را در جهت دست‌یافتی عظیم طی می‌کند و در این راه با موجودات اهریمنی و سخت‌گذرهای متعددی مواجه می‌شود، این عناصر در هفت خوان بهمن، در تعاریف یونگ با عنوان "سایه" اطلاق می‌شود. در حرکت ماندالایی که با سفر توأم است، کهن الگوی "من" با گذر از "سایه"‌ها و "پرسونا" سیر معارف و تعالی خود را به سوی کهن الگوی "خود" ادامه می‌دهد، «فرآیند فردیت غالباً با سمبولی از مسافرت برای کشف سرزمین‌های ناشناخته نمودار می‌شود.» (یونگ، ۱۳۸۳: ۴۳۰)؛ و "سایه" نیز در گذر این سفر و حرکت ماندالایی اثری از وجود ماست؛ همه درونیات بد ماست که گاه با آن‌ها همراه هستیم و گاه با آنان در تقابل و ستیز بر خواهیم آمد. بهمن برای رسیدن به هدف ناخودآگاه، باید با سایه‌های روانی خود بجنگد و بر آن‌ها فایق آید؛ او با من می‌جنگد و "خود"، بهمن را در خواب؛ برای آگاهی از تفکرات پس زده شده ناخودآگاه پیردانا، در هیبت سه پادشاه اندرزگو نمایان می‌سازد.

۲-۲- من

همه‌ی آن ساز و کارهایی که آگاهانه در آدمی به انجام می‌رسد، خودآگاهی او را می‌سازد، آگاهی او از خویشتن و جهان پیرامونش زمینه‌های بنیادین خودآگاهی را فراهم می‌سازد، یونگ خودآگاهی را پیوندی روانی می‌داند که آدمی با کانونی در خویش به من دارد. (کزازی، ۱۳۷۲: ۶۰) همه‌ی اعمالی که بهمن با اختیار خود و بواسطه قدرت خود انجام

میدهد، کهن الگوی "من" را در داستان ایفا می‌کند.

۲-۳- پیر دانا

نزدیک ترین کهن الگویی که در تحلیل بحث ما قرار دارد کهن الگوی پیر داناست. «پیردانا» نمادی است از تفکر و پند و تصمیم که در روایهای ما بصورت قهرمان معلم یا استاد و پروفیسور یا حتی پدربزرگ و ... ظاهر می‌شود و به کمک ما می‌شتابد. انسان در مسیر زندگی گاهی به یک مرشد و راهنما نیاز دارد. این نیروی برتر و مافوق بشر گاهی در خواب ظهور و آدمی را راهنمایی می‌کند، اما اگر شرایط رویا و خواب مهیا نباشد، در شرایط خلوت گزینی و خلسه به ارشاد و راهنمایی می‌پردازد.» (مورنو، ۱۳۸۴: ۷۳ و ۷۴) در داستان بهمن نامه، حکیم ایرانشاه‌گاه از زبان عناصر داستان در نقش یاری رساننده بهمن و گاه خود با سخنان حکیمانه پند و اندرز می‌دهد.

۲-۳-۱- در رویا

آن شب بخت و به گاه بانگ خروس، ناگهان نعره ای هم‌چون بانگ کوس بزد و بسان کسی که چیز ترسناکی دیده باشد، بانگی زد. جاماسب که چنین شنید، دوان بیامد و بدو گفت: ای شهریار جوان، بر گوی که تو را چه رسید و چه در خواب دیدی؟ «در خواب و رویاها همیشه عقاید قاطع و ممنوعیت‌ها و خردمندی‌ها از سیمای پیر خرد سرچشمه می‌گیرد.» (یونگ، ۱۳۷۶: ۱۱۱)

فریدون و کیخسرو نیکخواه
گرفته یکایک همه جام می
همه شادمان از می لعل مست
بپرسیدم و گفتم ای سرکشان
چنین شادمانه ای بی درد و غم
که یزدان ز خوبی و خوشی نوشت
به مینو ستمکاره را نیست جای
به آتش تنی چند را سوختن
شکست سپاه بداندیش ما

(همان: ص ۴۲۲ / ۷۱۶۵-۷۱۷۳)

به خواب اندرون دیدم امشب سه شاه
سه دیگر سیاوخش کاوس کی
خرامان و با یک‌دگر داده دست
چو دیدم به شادی از ایشان نشان
کجا رفت خواهی‌د هر سه بهم
مرا هر سه گفتند سویی بهشت
مرا هر سه گفتند کای تی‌ره رای
تو نام نکو خواهی اندوختن
که پیوسته بودند در پیش ما

۲-۳-۲- سخنان جاماسب درباره دیو کینه

۲-۳-۲-۱- دستور به رستم تور می‌گوید: که دیو همواره کین و آزار به میان می‌افکند.

کنون بود فرمان گیـهـان خدیو که کین افکند دیـو و آزار بد
 که نفرین بد باد بر جان دیو جهان پر ز دیو ست و مردم بدست
 من از دیـو بینم همه کار بد شده چـرخ با دیـو بد سازگار
 میان اندرون اندکی بخردست همه ساله فرمان دیـو نـژند
 بدین ابلهان ساخته روزگار ندانند مردم که این روز پنج
 شده بر دل هر کسی زورمند همی اسپری بایدش بود و رنج
 (همان: ص ۵۸۱ و ۵۸۲ / ۱۰۰۴۳ - ۱۰۰۴۸)

پیر دانا همواره انسان را با توجه به عقوبت اعمالش، از پیش آگاه می سازد و فرد را از انجام آن فعل بر حذر می دارد. در مقابل اندرزگو، افرادی متعصب، کوتاه فکر و یا قدرتمند قرار می گیرند که از قدرت طلبی غره می شوند و آینده را نمی بینند. بواقع پیر دانا دیدگاهی است که از بالا بر حقایق یا دورنمای مسیر تامل دارد و فرد را از آن آگاه و هدایت می کند.

۲-۲-۳-۲-۲ پس از سخنان زال در برابر شاه، جاماسب در اندیشه مولف در مقام اندرزگو به بهمن چنین می گوید:

بدو گفت فرزانه کای شهریار مرین زال را خوار مایه مدار
 که دریای تند است و کوه روان گزین بزرگان و پشت گوان
 اگر شاه بپذیرد این گنج از او بگرداند اندیشه و زنج از او
 پسندیده باشد ز هر دو جهان چه نزدیک یزدان چه پیش مهان
 (همان: ص ۱۹۶ و ۱۹۷ / ۳۰۸۷ - ۳۰۹۰)

۲-۳-۳-۲-۲ در روایت داستان

حکیم ایرانشاه در سراسر این منظومه خرد و دوراندیشی را ستایش می کند.

ز پیران سخنها نباید شنید چو زر یک بیک آن ببايد گزید
 سخنهاي نیکو نگه داشتن نبهره همی پاک بگذاشتن
 سخن هست کز در نامی ترست سخن بر سخندان گرمی ترست
 اگر بشنود بشنوانش سخن وگر نه زبان هیچ رنجه مکن
 خرد همچو دریا، سخن گوهرست چنان دان که گوهر به دریا درست
 کرانه ز دریا نیاید پدید که یزدان، خرد بیکران آفرید
 کسی کز خرد، مغز دارد تهی ندارد ز هر دو جهان آگهی
 (همان: ص ۳۰۳ / ۵۰۱۷ تا ۵۰۲۳)

هنگامی که شاه ایران از گفتار زال خشمگین می‌شود، دستور می‌دهد زال را در قفسی تنگ و کوتاه زندانی کنند. حکیم ایران‌شاه کار جهان را چنین شرح می‌دهد.

جهان را چه بینی، سرانجام بین	چنین رنگ بین و چنین دام بین
مباش ایمن از گردش روزگار	که ناپایداریست و ناسازگار
سرانجام کارت به جایی کشد	که اندر مغاکی به چاهی کشد

(همان: ص ۵۸۵ / ۱۰۱۰۵ تا ۱۰۱۰۷)

چه یابی به گیتی یکی یادگار	نکویی بهست از صلیبی و دار
به گیتی بماند همی نیک و بد	تو گر بد کنی هم به تو بد رسد
بدین سر نکوهش بود جاودان	بدان سر به زندان و آتش نوان

(همان: ، ص ۳۳۹ / ۵۷۰۸ تا ۵۷۱۰)

او بهمن را خطاب قرارداده و چنین نصیحت می‌کند :

ترا نیکخواه آن بود در جهان	که پند از تو هرگز ندارد نهان
بگوید چنانکت بود سودمند	تو نیز ای خردمند بنیوش پند

(همان: ص ۳۹۵ / ۶۶۶۸ و ۶۶۶۹)

پیردانا اعمال ما را پیوسته نقد می‌کند و بر سر دو راهی‌ها، یک تلنگر به ما می‌زند، او به دور از هیاهوی زمان، مہیای گفتگوهای خردمندانه با کهن الگوی "من" برای رسیدن به "خود" می‌شود. کهن الگوی "خود"، خود متعالی یا فرا انسان کمال یافته‌ای است که در جهت ثبات شخصیت "من" و بروز وحدت در اعمال روانی انسان عمل می‌کند. «آگاهی آدمی از خویشتن و از جهان پیرامونش زمینه‌های بنیادین خودآگاهی را فراهم می‌سازد.» (کزازی، ۱۳۷۲ : ۶۰)

جهان گر چه پهنست بر ماست تنگ	وگرچه درازست، هم بیدرنگ
تو نیکی نمای اندرین پنج روز	تن خویشتن را به دوزخ مسوز

(همان: ص ۴۳۴ / ۷۳۸۶ و ۷۳۸۷)

راوی بهمن نامه در سراسر داستان به نکوهش از کینه توزی و انتقام می‌پردازد.

اگر زندگانی خوشست ای جوان	مکش تا تنت را بماند روان
چو کشتی، شدی کشته دشمنت	تو کردی بدی، بد بود در تنت

(همان: ص ۲۵۸ / ۴۲۱۱ - ۴۲۱۲)

۲-۳-۴- بر سر دخمه بزرگان

نقش پیردانا در بهمن نامه زمانی به وضوح دیده می‌شود که بهمن همچنان در آتش خشم، قصد ویرانی دخمه‌ها را دارد و برای سوزاندن دخمه‌های گرشاسب و نریمان و سام و رستم به محل وارد می‌شود. اما دخمه‌ها با پند و اندرز در گور خفتگان پیردانا را تداعی می‌کنند.

نهبسته یکی تخته در زیر سر	چو برداشت و بر خواند آن نامور
چنین بود کای بهمن اسفندیار	شدی بر جهان سربسر کامکار
مرا آگهی بود از این کار تو	نه پاداش ما بود کردار تو
نگر تات نفریبد این روزگار	که جایست همی‌نست فرجام کار

(همان: ص ۴۲۶ / ۷۲۳۹ - ۷۲۴۲)

او سپس به شرح زندگی و پیروزمندی خود می‌پردازد و در آخر یاد می‌کند که از همه آن تکبر و گردنفرازی‌ها یک جسم بیجان نژند به جای مانده است.

کنونم بین او فتاده نژند	روان رفته و مانده تن مستمند
ز من فره‌ی روی برگاشته	بدین سان مرا خوار بگذاشته
بدین پادشاهی و اندک سوار	نگر تا ننازی تو ای شهریار

(همان: ص ۴۲۷ / ۷۲۵۲ - ۷۲۵۴)

سرافراز گرشاسب بود آن دلیر	کزو بیشه بگذاشتی نره شیر
----------------------------	--------------------------

(همان: ص ۴۲۷ / ۷۲۶۰)

از آنجا به پیش دیگری آمدند:	
همی تا به گیتی دری، داد کن	مرا بین و از خویشان یاد کن

(همان: ص ۴۲۷ / ۷۲۶۴)

سرانجام من بین تو شاها کنون	که گویی نبودم به گیتی درون
همه بازگشتن بدین تیره خاک	سرانجام هر زندگانی هلاک

(همان کتاب، صفحه ۴۲۸ / ۷۲۷۶ - ۷۲۷۷)

نریمان گرشاسب بود آن نژند	روان رفته و تن مستمند
---------------------------	-----------------------

(همان: ص ۴۲۸ / ۷۲۸۱)

آنگاه شاه بهمن به پیش سومی رفت و چادر را از رخسارش کنار زد. او سام پسر نریمان بود. چون جاماسب آن تخته گرانها را برداشت به روی آن نوشته شده بود:

به گیتی بدین شهریاری مناز	اگرچه بود شهریاری دراز
---------------------------	------------------------

(همان: ص ۴۲۹ / ۷۲۸۸)

چو با من شد این چرخ گردان درشت
چنینم که بینی نژند و نـوان
جز از باد چیزی ندارم به مشـت
رخان زرد و پژمرده و بی روان
سپردن ره داد آیین بود
ترا نیز فرجام کار این بود
(همان: ص ۴۳۰ / ۷۳۰۵ - ۷۳۰۷)

آنگاه بهمن تاجور به پیش چهارمین گور آمد، کالبدی تنومند دید. اما همین که چادر را از روی رخسار آن مرد برداشت، شاه بهمن آه سردی کشید. بهمن با دیدن او گفت. این رستم است که امروز دیگر کسی چون او را در گیتی کم باشد. چون جاماسب فرزانه آن تخته را از زیر بالینش برداشت، در آن نوشته شده بود که: ای نیکبخت، از چه رو تن خود را در آتش می سوزانی؟ آیا از تهمتن نیک دل چه دیدی؟ بدان که من از کردار تو و آن خودکامگی و آزارت آگاه بودم. اکنون رنج مرا فراموش کردی و همه گنج هایم را به تاراج داده ای. پس از درگذشتم، خانه ام را خراب کردی و دلت را در خون ریختن، شتابان ساخته ای.

پسر کشته و باب کرده به بند
نه پاداش من بود کـردار تو
گر از دسترنجم نکردی تو یاد
از آن پس که پروردمت در کنار
من آن رنج ها دیدم اندر جهان
ز گشتاسب چو زاد شهریار
به بیهوده آمد که بنـدم کند
فراوان به لابه ز بانور شدم
نپذیرفت از من چنان لابه ایچ
جهاندار دارم بدان در گـواه
چنان شد که دیدی به فرجام کار
ز پند و انـدرز آن نامـور
هنرها و مـردیت آموختم
نشاندمت بر تخت شاهنشهی
کمر بستمت پیش چون بنده وار
چو من زنده بودم به گیی بجای
پس از مرگ من کینه افروختی
(همان: ص ۴۳۱ / ۷۳۲۶ - ۷۳۳۰)

تو دانی که چون بود ایا شهریار
برد نزد شاه و گـزندم کند
به نزدیک آن گرد سرور شدم
همی کرد رزم مرا در بسیج
که بودم من از کین او بیگناه
به دستم تبه گشت آن نامدار
همی داشتم من ترا چون پسر
به دیدار تو روی افروختم
نهادمت بر سر کلاه مـهی
که بخشی به من خون اسفندیار
به دل کینه جستن نیامدت رای
پسر کشتی و کاخ من سوختی

ز گشتاسب چو زاد شهریار
به بیهوده آمد که بنـدم کند
فراوان به لابه ز بانور شدم
نپذیرفت از من چنان لابه ایچ
جهاندار دارم بدان در گـواه
چنان شد که دیدی به فرجام کار
ز پند و انـدرز آن نامـور
هنرها و مـردیت آموختم
نشاندمت بر تخت شاهنشهی
کمر بستمت پیش چون بنده وار
چو من زنده بودم به گیی بجای
پس از مرگ من کینه افروختی

بجای نکویی کسی بد نکرد تو کردی ایا شاه آزاد مرد
(همان: ص ۴۳۳ / ۷۳۷۷ - ۷۳۷۹)

صدای اژدهای خشمگین، پژواک همان صدایی است که در دور دست‌ها گاه و بی‌گاه، علت خشم و کینه‌توزی‌های بهمن را توجیه‌پذیر نمی‌دانست. صدایی که بهمن را در ردیلت‌های اخلاق و کشتار و خون‌ریختن سرزنش میکرد، اما پرچم صلح برافراشته‌نشده. پیردانا درایت پنهان در پیش‌زمینه‌ی فکری ماست که ما با آن به دنیا آمده‌ایم و در ناخودآگاه جمعی ماست.

ندیدیم چاهی کسی را که کند که نه خویشتن را بدان درفکند
(همان: ص ۹۶ / ۱۳۷۵)

۲-۴- پرسونا

پرسونا یا همان نقاب، پوششی است که برای ورود به اجتماع از آن استفاده می‌کنیم. هنجارهای موجود در جامعه باعث بروز این کهن‌الگو میشود. فرد برای ورود به جمع باید هنجارهای آن را بپذیرد، پس نقاب مناسب با هنجارها بر روان خود زده و در جامعه قرار میگیرد. عناصر دانایی و خردورزی در داستان گاه برای عبور از مهالک و تنگناها سکوت را ترجیح می‌دهند. جاماسب و پشوتن در بسیاری از صحنه‌ها، نقشی کم‌رنگ و بی‌تاثیر را ایفا می‌کنند. گاه جاماسب سخنانی را در حد یک نظر بیان می‌کند. جاماسب فرزانه چنین می‌پندارد که از سخنان من چه فایده، بگویم یا نگویم، وقتی آبرویی و شان و مقامی نزد بهمن ندارم و به نحوی با این نقاب خود را از گناهان مرتکب شده بهمن مبرا می‌کند که دلیل بی‌اهمیتی خود را هم به خواننده داستان اعلام می‌دارد.

در قسمتی از داستان جاماسب، شاه را وادار به سوگند می‌کند که در صورت دست‌یابی به زال او را نکشد، او گزندی نرساند و در بند و زندان قرار ندهد و شاه این قول را به او می‌دهد.

نه بد خواهمش نه گزندش کنم

نه زندان نمایم نه بندش کنم

(ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ص ۳۱۸ / ۵۳۱۹)

پس از آن جاماسب با خوشحالی بسوی زال که دیگر از زندان و کشتن رها شده می‌شتابد تا او را مرده دهد که اژدهای تند رام گشته است. او به زال می‌گوید:

یکی رنجه شو تا به نزدیک شاه
ترا چون بیند ببخشد گناه
بدو گفت زال ای سرافراز پیر
به کشتن دهی مرمرا خیر خیر
که شه بیوفاست و اندک خرد
بجز بر بدی سوی من ننگرد
(همان: ۳۱۹ / ۵۳۲۲ - ۵۳۲۴)

بهمن بی توجه به سوگند یاد شده، زال پیر را در قفس زندانی می کند. اما واکنش جاماسب فرزانه جز سکوت چیست؟
این کهن الگو همانند دیگر کهن الگوها در هر فردی وجود دارد و جنبه های مثبت و منفی خود را نیز به همراه دارد. یونگ درباره نقاب توضیح می دهد: «برای نیل به بلوغ روانشناختی، فرد باید پرسونایی انعطاف پذیر و متداوم داشته باشد که بتواند آن را به محدوده روابط نامنظم و هماهنگ با دیگر اجزای سازنده روان همراه سازد (گورین و همکاران، ۱۳۷۰: ۱۹۷)

۲-۵- کهن الگوی خود

سبب ساز ایجاد وحدت و در نتیجه یکپارچگی در شخص می شود «خود با ایجاد توازن بین همه جنبه های ناهوشیار برای تمامی ساختمان شخصیت وحدت و ثبات را فراهم می کند. بدین سان خود تلاش می کند که بخش های مختلف شخصیت را به یکپارچگی کامل برساند». (شولز و دیگران، ۱۳۷۸: ۴۹۶)

دکتر کارل می گوید: «برای حفظ تعادل اخلاقی و حتی بدنی خود هر فرد از قبول یک نظم درونی و اصولی ناگزیر است ... هر کس باید لزوم نیکوکاری و پرهیز از بدی را بفهمد و خود را با کمک اراده به این کار عادت دهد». (کارل، ۱۳۸۴: ۱۲۳)

همه اشخاصی که مرتکب ردیلت ها می شوند، حتی برای یک لحظه هم که شده، به سبب هشدار عقل، حس اعمال گناه آلود و اشتباه در وجود آنها چون غرش رعد وارد می شود؛ اما انسان توجیه گر افکار و رفتار در جهت منافع خود است و نه در تضرر. حتی اگر در آینده اظهار کند که ندانسته چگونه دست به ردیلت ها زده، باز هم مرتکب خطا شده است، چرا که دروغ می گوید و عقل بیدار، او را از عقوبت کار آگاه ساخته است. انسان با داشتن فرصت تعقل و قدرت تکلم، گاه برای سود و زیان، تحسین و تمسخر، خود را ناچار می سازد که دروغ بگوید و ناگریز، خود را دیگر بروز ندهد. در تاریخ فلسفه شخصیت مطرح

است. اشخاصی که خود نیستند. اشخاصی که خود هستند و تشخیص صحت این بود و نبود
ها به عهده تاریخ است.

۲-۵-۱- سخنان بهمن در عدالت و دادگری

درگردهمایی سران و بزرگان، بهمن پادشاه کیانی منشور حکومت خود را تشریح و هدف
خویش را مبارزه با ستمکاران و کمک به زیردستان عنوان می‌کند. تلاش او بر این است که
با گسترش عدل و داد، مظلومی در کشور یافت نشود.

ز ما داد یابد همه داد خواه	ستم بر ستمکاره باشد ز شاه
بکوشیم تا از گنه‌کار چشم	بخوابیم و تاویم دل را به خشم
سپاهی و درویش از این گنج ما	بیابد بیاساید از رنج ما
کسی را که نام است نامی کنیم	گرامنمایگان را گرامی کنیم
تباهی و کژی ز دل بستریم	ز راه نیاکان خود نگذریم
ز گوه‌ر نیاید مرا سرزنش	بکوشیم که نیک آمد از من منش

(ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ص ۲۰ / ۵۰ تا ۵۵)

آنگونه که روشن است اخلاق انسان مرتبط با شخصیت اوست. اما سوال این جاست که
شخصیت، ساخته پرداخته چگونه افکاری است و اینکه این افکار تا چه حد خود را آشکار
میسازند. برای مثال همانطور که گفته شد، شخصیت اصلی داستان بهمن نامه، آموخته
مکتب تهمن است ولی در دل، آتش کین می‌پروراند و به دلیل ترس، یا حجب و حیا و
به پاس قدردانی از زحمات رستم، با او در این باره سخن نمی‌گوید و سر عناد را در کار
خویش نمی‌گیرد. انگار که تنها مانع بهمن برای کین خواهی، وجود رستم بود که پس از
مرگ رستم با خاندان او می‌جنگد و خاک را به خون هزاران انسان بیگناه آغشته می‌کند.

در فصل نخست داستان، پس از مرگ رستم به ماتم و زاری می‌نشیند

دگر روز بهمن به ماتم نشست یکی هفته بر سوگ رستم نشست

(همان: ص ۱۸۵ / ۲۹۱۲)

ولی در ادامه او از شدت خشم، گور رستم را نیز نفرین می‌کند

بر آتش بسوزم تن هر چهار	نریمان و گرشاسب و سام سوار
چهارم تن رستم پیلتن	که بر جان او باد نفرین من

(همان: ص ۱۹۷ / ۳۱۰۳ و ۳۱۰۴)

بهمن در لحظه تصمیم دارد که زال پیر را بکشد، ولی با سخنان برزین به ناگاه همه را
می‌بخشد. او نماد انسان‌هایی است که دچار چندگانگی‌های شخصیت شده‌اند و از کنترل
تعادل روحی خود عاجزند.

فرایند فردیت فرآیندی است که در طول زندگی شخصی به تدریج تکامل می یابد و به طور قابل توجهی این تکامل بیشتر در نیمه‌ی دوم زندگی روی می دهد، کامل شدن به معنی آشتی کردن با آن جنبه‌هایی از شخصیت است که به حساب آورده نمی شوند (فوردهام، ۱۳۷۴: ۸۵).

۲-۵-۲- ترس از عاقبت در گذشتگان

بهمن برای سوزاندن دخمه ها به آنجا وارد می شود. اما دخمه گرشاسب و نریمان و سام و رستم محلی عبرت آموزی از کار دنیا و ترساندن بهمن از گناهانش می شود. در تخته‌های زیر سر آنان چیزهایی نوشته شده است که هر کدام از آنها از دوران حیات خود یاد می کنند و سراسر پند و عبرت آموزی برای بهمن است. جاماسب او را از سوزاندن دخمه ها می ترساند و بهمن نیز که بسیار ترسیده است پاسخ می دهد:

چنین گفت بهمن که یزدان گواست	به من بر هر که بر کسی پادشاست
که آن مردگان را نخواهم گزند	نسوزانم آن جایگاه بلند
چو در خانه دخمه پای آورم	بسی نیکوینها به جای آورم
برو آفرین خواند فرزانه گفت	که با جان پاکت خرد باد جفت

(ابی الخیر، ص ۴۲۳: ۷۱۸۳-۷۱۸۶)

۲-۶- سایه

چیزی است حقیر، ابتدایی، انطباق نیافته و نابهنگام در واقع سایه به منزله نقطه مقابل فضائل به شمار می روند به عبارت دیگر بخشی از ذهنیات ماست که منکر وجودش هستیم. (یونگ، ۱۳۸۵: ۱۸۳)

اعمالی که از بهمن سر می زند در نقطه مقابل و در تقابل با خود و پیردانا قرار دارد و نمادی از کهن الگوی سایه است. او دست و گریبان سایه است. پادشاهی که دچار نفس اماره شده است. شولتز و دیگران در تعریف سایه چنین می گویند: کهن الگوی سایه خود تاریک تر ما بخش پست و حیوانی شخصیت است میراث نژادی است که از شکل های پایین تر زندگی به ما رسیده است، سایه شامل تمامیه امیال و فعالیت های غیراخلاقی و هوس آلود و منع شده است. ... سایه ما را به انجام کارهایی وا می دارد که معمولاً انجام آن ها را به خودمان اجازه نمی دهیم پس از اقدام به این گونه اعمال معمولاً اصرار می ورزیم بر این که چیزی ما را به انجام این کار واداشت. یونگ ادعا می کرد که این چیز بخش ابتدایی ماست (شولتز و دیگران: ۱۳۷۸: ۴۹۶)

۲-۶-۱- کینه بهمن در سخنان رستم

در بخش نخست داستان هنگامی که گفتار رستم شنیده می‌شود، بهمن بر خود می‌پیچد و آهی از دل میکشد. پدر را بخاطر می‌آورد که به دست رستم نامور کشته شد.

چو گفتار رستم به بهمن رسید
بپیچید و باد از جگر برکشید
به یادش آمد زان گرمی پدر
که شد کشته بر دست آن نامور
نه روی چخیدن بود از شرم وی
نه برداشت از دیده آرم وی

(ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ص ۲۱: ۶۸ - ۷۰)

خود و سایه، هرچند واقعا از هم جدا هستند ولی همانند احساس و فکر به گونه‌ای جدایی‌ناپذیر به هم گره خورده‌اند، با وجود این، خود و سایه در ستیزه و گریزی دائمی به سر می‌برند، چیزی که دکتر یونگ آن را جنگ‌های بخشی‌نامیده است. (یونگ، ۱۳۸۶: ۳۹)

۲-۶-۲- کینه توزی بهمن پس از مرگ رستم

در بخش دوم درست آن زمانی که سرانجام کار رستم بازگو می‌شود بلافاصله به زبان بهمن از کین‌خواهی و انتقام سخن می‌رود

از آن پس به جاماسب فرخنده گفت
ره سیستان را بسازید کار
بگفت آن زمان شاه، جاماسب را
بدو گفت جاماسب کای نامجو
چنین داد پاسخ که کین پدر
که او رهنمون بود بر خون شاه
من آرم رستم نگه داشته‌ام
که این درد تا کی کنم در نهفت؟
کز آن سو یکی کرد خواهم گذار
که پیش آر گردان گشتاسب را
چه خواهی تو از سیستان باز گوی
بخوهم من از بد کنش زال زر
نبود اندر آن هیچ کس را گناه
که کس را به کینه بنگذاشتم

(ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ص ۱۸۴ / ۲۹۳۸ - ۲۹۴۴)

بهمن نیکی‌ها و محبت‌های رستم را فراموش کرده و در صدد انتقام از خاندان اوست.

نه مردم بُود کُو ندارد سپاس
خُنک مرد نیکی و نیکی شناس

(همان: ص ۳۳۸ / ۵۶۹۱)

خواب بهمن در اواخر داستان نیز، هجوم بی‌امان سایه‌هاست که سبب آشفته‌حالی بهمن شده است و در هیبت یک اژدها در آخر داستان او را می‌بلعد.

۲-۷- کهن‌الگوی مرگ و تولد دوباره

«آدم قدیم باید در ما بمیرد تا جان دوباره زاده شود همانند رمز ققنوس که از خاکسترش جان تازه می‌یابد، بسان رمز نوزایی یا ولادت ثانوی از آب تبرک. این تجدید

حیات به یمن تطهیر و تزکیه نیات که ثمره خودشناسی است امکان پذیر می شود.» (ستاری، ۱۳۷۹: ۱۷)

بهمن در این داستان دو بار می میرد برای تولدی دوباره، خوابی برای بیداری، او در خواب تلنگر و بیدار باش خود را دریافت می کند.

۲-۷-۱- خواب

برای روایت گر بهمن نامه، خواب دیدن بهمن، فرصتی است برای اشاره به اعمال او، که بهشت برای نیکوکاران است و نه ستمگرانی چون بهمن.

هرچند که این تلنگر رویه او را دچار تحول کلی نمی کند و تنها از ویرانی دخمه های پهلوانان صرف نظر می کند.

مرگ دوباره او خوابی است که ابرهای آتشین را بر سر خود می بیند، او باز هم برای بیداری، با من و سایه ها (پلیدی ها) می جنگد و بالاخره برای خاموشی کینه دست بکار می شود.

برزین آذر و رستم تور صلح او را می پذیرند، اما ایده سمبلیسم داستان، یعنی مبارزه با اژدهای خشمگین، او را در نهایت عجز و ناتوانی در می نوردد،

۲-۷-۲- مرگ بهمن

بهمن در هیبت بزرگ سایه ها گرفتار و خاموش می شود و در رنج و مشقت بسیار روح او را برای جهانی دیگر تطهیر بخشد. اژدهایی که سمبلی از سایه های شخصیت بهمن است، او در این نبرد تنهاست و دیگران به یاری او نمی شتابند، بهمن در تقابل با سایه ها و امیال خود بالاخره شکست می خورد. اژدهای خشمگین، بازخورد اعمال بهمن و خشم و شتاب بی درنگ او در کینه توزی ها و قساوت قلب اوست.

نگر تا جهان را سرانجام چیست	به گیتی بماندن به از نام چیست
نود سال و نه سال بهمن چه کرد	ز کوه و ز دریا برآورد گرد
چه مایه سرآمد سران را زیان	ز تیغ شهنشاه ایرانیان
سرانجام در کام نر اژدها	بماند و ز گیتی نیامد رها
اگر هوشمندی ترا این بس است	که این نامه پند فراوان کس است
ببخش و بخور کاین سرای سپنج	دهد دیگری را نهان کرده گنج
(همان: ص ۶۰۳ و ۶۰۴ / ۱۰۴۳۸ تا ۱۰۴۴۳)	

۳- نتیجه گیری

با درک معانی کهن الگویی (آرکی تایپ) یونگ این گونه می توان نتیجه گرفت که :

- ۱- اعمال بهمن پردازشگر کهن الگوی من خودآگاهی اوست.
- ۲- او در سیطره فراموشی ها (در رسیدن به کهن الگوی خود) در پی دست یافتن به امیال شخصی (سایه) است.
- ۳- بهمن ناخودآگاه خویش (پیردانا در رویا و خواب، در ندای درون، در سخنان جاماسب فرزانه، در سخنان روایت گر داستان) را که بر نفی و نهی اعمال خودآگاه تاکید دارد پس می زند و هرگز بدان ها توجهی نمی کند
- ۴- در نیمه دوم عمر و در هنگام حرکت ماندالایی به سمت دخمه ها، خواب و آشنایی با سایه های اهریمنی، او را دچار تحول می کند
- ۵- سایه ها در هیبت ازدهایی خشمگین او را در می نوردد.

کهن الگوهای یونگ	منظومه بهمن نامه
من	اعمال بالفعل بهمن در داستان
خود	پشیمانی، نیکی شناسی، صلح
سایه	انتقام جویی، دروغ، خشم، ظلم، قساوت قلب
پرسونا	حقانیت، راست کاری، نیک اندیشی، عدالت، بخشایش
حرکت ماندالایی	سفر و عبور از سایه هایی به شکل اهریمنان، عبور از گذرگاه های صعب العبور و مهالک
پیردانا	راوی داستان، ندای درون، خواب و رویا، دخمه ها، جاماسب فرزانه
مرگ و تولد دوباره	خواب و رویا، مرگ

منابع

- ۱- ابن ابی الخیر، ایرانشاه. (۱۳۷۰). **بهمن نامه**، به تصحیح رحیم عقیقی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۲- امامی، نصرالله. (۱۳۷۸). **مبانی و روش های نقد ادبی**، چ سوم. تهران: جامی.
- ۳- پاک باز، رویین. (۱۳۸۳). **نقاشی ایران از دیرباز تا امروز**، تهران: زرین و سیمین .
- ۴- ستاری، جلال، (۱۳۷۹). **پژوهشی در قصه یونس و ماهی**. چاپ دوم. تهران: مرکز.

- ۵- شایگان فر، حمید رضا. (۱۳۸۰). نقد ادبی، تهران: دستان .
- ۶- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۸). نقد ادبی. تهران: فردوس.
- ۷- شولتز، دوان و دیگران (۱۳۷۸). تاریخ روانشناسی نوین، ترجمه‌ی دکتر علی اکبر سیف، تهران : دوران.
- ۸- طاهری، صدرالدین. (۱۳۹۶). نشانه شناسی کهن الگوها در هنر ایران باستان و سرزمین های همجوار، تهران: شور آفرین.
- ۹- فرای، نروتورپ. (۱۳۷۷). تحلیل نقد، ترجمه‌ی صالح حسینی، تهران، نیلوفر.
- ۱۰- فورد هام، فریدا. (۱۳۷۴). مقدمه‌ای بر روانشناسی یونگ. ترجمه‌ی دکتر حسین یعقوب پور. تهران: نشر اوجا.
- ۱۱- کارل، الکسی. (۱۳۸۴). انسان موجودی ناشناخته، ترجمه‌ی عنایت الله شکیباپور، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب.
- ۱۲- کزازی، میرجلال الدین. (۱۳۷۲). رویا، حماسه، اسطوره. تهران: مرکز .
- ۱۳- مورنو، آنتونیو. (۱۳۸۴). یونگ خدایان انسان مدرن، ترجمه‌ی داریوش مهرجویی، تهران. انتشارات مرکز.
- ۱۴- گورین، ال؛ ویلفرد، ارل؛ جی. و همکاران (۱۳۷۰). راهنمای رویکردهای نقد ادبی، چ ۲. تهران: اطلاعات .
- ۱۵- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۷۶). چهار صورت مثالی، ترجمه‌ی پروین فرامرزی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۱۶- _____ (۱۳۸۳). انسان و سمبول‌هایش، ترجمه‌ی محمود سلطانیه. چ ۴. تهران : جامی.
- ۱۷- _____ (۱۳۸۵). روانشناسی ضمیر ناخودآگاه، ترجمه‌ی محمد علی امیری. چاپ چهارم. تهران: علمی فرهنگی.